

## دستور زبان: معیار کارآیی و جهانیها\*

دکتر محمدعلی ترابی\*\*

E-mail: ma-torabi@tabrizu.ac.ir

### چکیده

در این مقاله، بعد از مقدمه ای کوتاه نخست به چند معیار کارآیی برای تعریف دستورزبانها و تئوریهای زبانی مربوط به آنها پرداخته ایم، و در ضمن روشن ساخته ایم که دستورزبانها چرا باید نه تنها کارآیی مشاهده ای، بلکه سطح بالاتر کارآیی توصیفی رانیز دارا باشند. در ضمن تاکید کرده ایم که اصولا تئوریهای جامع زبانی باید به سطح بالاتر کارآیی توجیهی نیز برسند تا از نظر جهانی معتبر، از نظر بنیاد روانشناختی واقعی و در عین حال به حد اکثر محدود باشند. در بخش دوم سعی کرده ایم روشن سازیم که همین محدودیت فوق العاده تئوری زبانی است که می تواند منجر به تئوری کارآ در مورد فراگیری زبان در کودکان باشد. در این زمینه سعی کرده ایم روشن نماییم که دستور جهانی در واقع تئوری "حالت آغازین" استعداد زبانی فطری و مقدم بر هر نوع تجربه زبانی بوده، و بر پایه بررسی دقیق دستور زبانهای ویژه، زبانشناس مجموعه جهانیهای زبانی را فرض می کند که بنیاد تئوری پیشنهادی او از زبان را تشکیل می دهد. در بخش سوم، تئوری نشاننداری و دستور مرکزی مورد بحث قرار گرفته و اشاره شده که دستور جهانی در واقع با بنیادهای زیست شناختی موروثی پردازش زبان در کودکان مطابقت دارد. در این بخش متذکر شده ایم که مفهوم دستور جهانی مبتنی بر فرض دستور مرکزی بی نشان می باشد. مجموعه قواعد مرکزی ویی نشان عام در نهاد کودکان به ودیعه گذاشته شده و کمک بسیار ارزشمند ژنتیکی در یادگیری سریع نظام پیچیده و انتزاعی زبان به کودکان می باشد. در واقع نقش کودکان در رسیدن به مجموعه قواعد مرکزی، انتخاب مجموعه خاص زبان ویژه از مجموعه قواعد ممکن مرکزی است که به وسیله تئوری دستور مرکزی تعریف شده اند.

**واژه های کلیدی:** کارآیی-کفایت، مشاهده ای، توصیفی، توجیهی، اصل ساخت وابستگی، طرح کلی،

فطری- ذاتی، جهانیها، دستور مرکزی.

\*- تاریخ وصول ۸۱/۲/۲۸ تایید نهایی ۸۲/۲/۱

\*\* - استادیار گروه زبان و ادبیات انگلیسی دانشگاه تبریز

## مقدمه

در این مقاله نخست به ویژگیهای دستور زبان، به عنوان مدلی از توانش دستوری سخنگویان اهل زبان، از نظر کارایی مشاهده ای، توصیفی و توجیهی و با توجه به بنیاد و واقعیت روان شناختی و ذهنی زبان می پردازیم. آنگاه به محدودیت تئوری زبانی و دستور جهانی در رابطه با فراگیری زبان اشاره نموده، تاکید می کنیم که هر تئوری زبانی که کارایی توجیهی داشته باشد، باید ضرورتاً محدود باشد تا به ایجاد یک تئوری کارآمد در مورد فراگیری زبان منجر شود. بنابراین، ما زمانی می توانیم پدیده فراگیری نظام فوق العاده پیچیده و انتزاعی زبان را در کودکان توجیه نماییم که معتقد باشیم دستور زبانها شامل مجموعه اصول بسیار محدودی هستند. به علاوه، در فرآیند فراگیری نظام زبانی و در رابطه با دستور جهانی باید چنین دستوری را به عنوان استعداد خاص ژنتیکی فراگیری زبان در انسان تلقی نماییم. از این نظر، گویشوران در ذهن خود مجموعه اصول عام زبانی و مجموعه پارامترهایی را دارند. این پارامترها در محدوده ثابتی از زبانی به زبان دیگر تغییر می کنند و بخش مهمی از فراگیری زبان در واقع یادگیری نحوه اعمال اصول همگانی جهانی به یک زبان خاص و نیز یادگیری ارزش مناسب هر پارامتر است. به علاوه در بحث در زمینه فراگیری نظام زبانی اصولاً باید به تئوری نشاننداری نیز اشاره نماییم و در ضمن روشن سازیم که چرا تئوری نشاننداری و دستور مرکزی نقش مهمی را در تئوری فراگیری نظام زبانی دارند.

## ۱- سطوح و معیار کارایی دستور زبان

وظیفه یک زبانشناس در نگارش دستور زبان ویژه، در واقع تدوین نظام محدودی از قواعد مربوط به ساخت جمله و تعبیر و تلفظ می باشد که مجموعه بی نهایتی از جملات خوش ساخت زبان را تولید می کند. اینک این سؤال مطرح می شود که چطور بدانیم که دستور زبان پیشنهادی ما برای زبانی ویژه "کارآ" است یا نه؟ چامسکی چند "معیار کارایی" (۱) برای دستورها (و نیز برای تئوریهای مربوط به آنها) پیشنهاد کرده است:

ضعیف ترین ضرورت و پائین ترین سطح برای هر دستور زبان، داشتن "کارایی مشاهده ای" (۲) است که برای هر دستور زبانی که از "داده های اصلی زبانی" (۳) توصیفی صحیح به دست بدهد، حاصل می شود. دستور یک زبان هنگامی کارایی مشاهده ای دارد که به طور صحیحی مشخص می کند که کدام جملات از نظر نحوی، معنایی، صرفی و واجشناختی خوش ساخت اند و کدام جملات بدساخت اند. داده های اصلی زبانی مذکور به دو طریق تعبیر

می شوند. در مورد کودکی که زبان اول خود را فرامی گیرد، داده های مذکور عبارت از مجموعه محدودی از گفته هاست که کودک در جامعه زبانی خود واقعا آنها را می شنود؛ و شامل گفته های دستوری و غیر دستوری است. از این نظر تئوری دستوری که کارایی مشاهده ای دارد، باید وسیله ای برای متمایز کردن موارد دستوری از غیر دستوری داشته باشد و در عین حال بتواند نحوه تلفظ و معنا را نیز نشان دهد. نظر دیگر این است که داده های اصلی زبانی را باید مجموعه کامل جملات صحیح یک زبان فرض کنیم. از این دیدگاه، دستوری که از لحاظ مشاهده ای کارایی بیشتری دارد باید صرفا به مجموعه های محدودی از جملات مشهود بپردازد. به طور کلی می توان گفت دستوری که نتواند کلمات و جملات صحیح دستوری و معنی دار را از کلمات و جملات نادرست و غیر دستوری جدا کند، از لحاظ مشاهده ای کارایی ندارد. از نظر ارزش علمی، گزجه دستور با سطح کارایی مشاهده ای به علت روشنگری در زمینه داده های زبانی بسیار مهم است، ولی به ویژه با توجه به پیوندهای دستور زبان و ذهن، مقام علمی چندان والایی ندارد. البته ممکن است که برای یک زبان، دستور زبانهای مختلفی با کارایی مشاهده ای داشته باشیم که هر کدام از آنها فقط جملات صحیح زبان را تولید کند و ساخت معنایی و صوتی آنها را نشان دهد؛ با این حال هر یک از این دستور زبانها مطابق مجموعه قواعد متفاوت و مبانی نظری مختلف عمل خواهد کرد. به طور کلی می توان گفت که اگر هدف از نگارش دستور زبان، ارائه تصویری از قواعد زبان و یا ارائه توصیفی از توانش زبانی گوینده باشد، طبیعتا دستور زبانی که فقط کارایی مشاهده ای دارد از عهده این کار برنخواهد آمد.

معیار مهم دیگر "کارایی توصیفی" (۴) است. دستور یک زبان هنگامی کارایی توصیفی خواهد داشت که به طور صحیحی مشخص کند که کدام جملات از نظر نحوی، معنایی، صرفی و واجشناختی خوش ساخت اند و کدام جملات بدساخت؛ و نیز به طور صحیحی ساخت نحوی، معنایی، صرفی و واجشناختی جملات زبان را به نحوی تعریف کند که توصیف اصولی از شم سخنگویان بومی زبان در خصوص این ساخت به دست دهد. چامسکی نیز معتقد است که دستورهای زبان باید سعی کنند به سطحی بالاتر، یعنی کارایی توصیفی، دست یابند (۵). دستور زبانی که این سطح را احراز می کند الگویی از دستور زبان موجود در ذهن گوینده - شنونده به دست می دهد. وجه تعمیمات و قواعدی درباره زبان دست می یابد. بدین ترتیب، اگر دستور زبان به کارایی مشاهده ای دست یابد و داده ها را به صورتی که از لحاظ ذهنی معتبر باشد، توصیف کند دارای کارایی توصیفی خواهد بود. برای روشن کردن تفاوت های بین کارایی

مشاهده ای و کارآیی توصیفی در زمینه نحو، به مثالی توجه کنید. در جمله:

The students edited those books.

هر دستور زبان انگلیسی که جمله فوق را به عنوان جمله دستوری انگلیسی در نظر می گیرد کارآیی مشاهده ای دارد. برای حصول کارآیی توصیفی، علاوه بر نکته فوق، دستور زبان انگلیسی باید ساخت نحوی جمله را نیز معین کند. یعنی مشخص کند که مثلا کلمه The واژه students را تعریف می کند و نه کلمه books را؛ و کلمه those کلمه books را تعریف می کند و نه edited را و غیره. بدین ترتیب، چنین دستورزبانی، که نه تنها راجع به خود زبان بلکه درباره ذهن کسانی که آن زبان را به کار می برند (یعنی شم زبانی آنها) بینشها و آگاهیهای به دست می دهد، دارای کارآیی توصیفی است.

سؤال مهمی که در این زمینه مطرح می شود، این است که اصولا معیار داوری کارآیی نظریه های زبانی چیست؟ پیش از پاسخگویی به این سؤال باید ارتباط بین "دستور زبانها" و "نظریه زبانی" را روشن کرد. تئوری زبانی، اساسا مجموعه فرضیاتی در زمینه ماهیت دستورزبانهای ممکن یا غیر ممکن برای زبانهای طبیعی است. مثلا چه نوع از ساختارهای نظری (یعنی کدام نوع قواعد یا اصول) برای توصیف واجشناسی، صرف، نحو و معنا شناسی زبانهای طبیعی لازم می باشند؟

در واقع، یکی از شرایط ضروری تئوری زبانی کار آمد "جهانی" (۶) (جهانشمول) و جامع بودن آن است. به عبارت دیگر، چنین تئوری ای باید ابزار نظری تعریف دستور کلیه زبانها را به طور کار آمد در اختیار ما قرار دهد. بنابراین، تئوری زبانی که امکان تعریف، مثلا، زبان انگلیسی و یا فرانسه را به ما بدهد، ولی امکان تعریف زبان فارسی را ندهد، تئوری ناکارآمدی خواهد بود. بدین ترتیب، یک تئوری زبانی کارآی همگانی و جهانی باید امکان ارائه دستور کارآی توصیفی را برای هر زبان طبیعی بدهد. چنین تئوری جامعی باید مشخص کند که وجوه افتراق زبانهای طبیعی و زبانهای تصنعی از سویی، و دستگاههای ارتباطی حیوانات از سوی دیگر، کدام اند. بنابراین، بنیادهای اساسی تئوری ما، در مورد دستورهای زبان طبیعی نباید آن چنان قوی و جامع باشند که علاوه بر زبانهای طبیعی، زبانهای کامپیوتری و زبانهای جانوران را نیز دربرگیرند؛ چراکه چنین تئوری زبانی فوق العاده قوی نخواهد توانست اختلافات بنیادی و ضروری بین زبان طبیعی و انواع دیگر زبان را مشخص نماید. بنابراین شرط بعدی تئوری زبانی کارآمد این است که، علاوه بر جهانی بودن، باید به حد اکثر محدود (۷) باشد. یعنی تئوری ما باید

چنان ابزاری فنی در دسترس ما قرار دهد که، در عین کارایی ش آن، چنان در قدرت بیانگری اش محدود باشد که تنها برای تعریف زبانهای انسانی به کار رود و برای تعریف دیگر سیستمهای ارتباطی نامناسب باشد. چنین تئوری محدودی، به ما امکان تعریف ویژگیهای جوهری زبان انسانی را خواهد داد.

شرط دیگری که هر تئوری کارآی زبانی باید دارا باشد، توجه به بنیاد و واقعیت روانشناختی و ذهنی زبان است. همان طوری که پیشتر نیز اشاره کردیم، به قول چامسکی، زبان آینهٔ ذهن است و با بررسی و مطالعهٔ دقیق زبان میتوان به نحوهٔ تولید و پردازش ذهن از زبان رسید. چامسکی معتقد است که ما زبان را به عنوان "دستگاه فرا گرفته" و محصول فعالیت ذهن و مغز انسانی بررسی می کنیم؛ و هدف نهایی ما مشخص کردن ماهیت دستگاه فرا گرفته (یا به قول چامسکی "زبان درونی شده" (۸) است که به انسانها توانایی سخن گفتن و فهم زبان بومی را می دهد. بنابراین، از نظر چامسکی هدف ما کشف مکانیزمهایی روانی - عصبی است که در پردازش زبان دخالت دارند و به عنوان گیرنده، توانایی قالب ریزی زبان و پایه عنوان شنونده، توانایی قالب شکنی زبان را در اختیار ما می گذارند. بدین ترتیب، زمانی که ما زبان را بعنوان "پدیدهٔ فرا گرفته" (۹) (یعنی محصول کارکرد ذهن و مغز انسانی) بررسی می کنیم؛ در واقع به ارائهٔ تئوری زبانی مبتنی بر اصول روانشناختی می پردازیم. به عبارت دیگر، تئوری زبانی ای را باید ارائه داد که ابزارهای فنی آن با مکانیزمهای روانی - عصبی شناخته شده، سازگاری داشته باشد.

سه شرط مذکور را که در تنظیم تئوری زبانی باید مد نظر داشت، ممکن است در چارچوب اصطلاح "کارایی توجیهی" (۱۰) خلاصه کرد. چنین تئوری ای باید بتواند ویژگیهای عام دستور زبانها را معین کند و مشخصات بنیادی و ضروری زبانهای انسانی را که باعث افتراق از سایر سیستمهای ارتباطی میگردند، تعریف و در عین حال فراگیری زبان را در انسانها توجیه نماید. بدین ترتیب میتوان اصطلاح کارایی توجیهی را به ترتیب زیر تعریف کرد: تئوری زبانی هنگامی کارایی توجیهی خواهد داشت که دستوری با کارایی توصیفی برای کلیهٔ زبانهای طبیعی داشته باشد و همین کار را در چارچوب مجموعه ای به حداکثر محدود اصول جهانی، که بیانگر اصول طبیعی روانشناختی پردازش ذهن از زبان باشد، عملی نماید. روشن است که برای نیل به چنین کارایی توجیهی، تئوری زبانی باید از نظر جهانی بودن معتبر، از نظر روانشناسی واقعی و در ضمن به حد اکثر محدود باشد. چنین تئوری زبانی، در عین حال امکان می دهد.

که از بین دستورزبانهای همطرازی که اصولاً کارآیی توصیفی دارند، یکی را به وجهی مستدل انتخاب نماییم. در توضیح این مطلب باید متذکر شد که:

ممکن است نظریه زبانشناختی جهانی ای را ارائه کنیم که تمام تعمیمهای مهم معتبری را که درباره زبان باید انجام شود، در بر داشته باشد. حال اگر برای یک زبان خاص بیش از یک دستور وجود داشته باشد که هم دارای کارآیی مشاهده ای و هم منطبق با نظریه عمومی زبان باشد، چه وضعی پیش می آید؟ طبق تعریف، تمام این دستورها کارآیی توصیفی خواهند داشت؛ و چامسکی این امکان را می پذیرد که یک زبان واحد می تواند بیش از یک دستور یا کارآیی توصیفی وجود داشته باشد. در واقع او می گوید، نظریه جهانی زبان علاوه بر یک رشته تعمیمات راجع به طبیعت زبان و دستور باید شامل یک مقیاس ارزشیابی نیز باشد؛ این مقیاس دقیقاً بدین منظور طرح می شود که از بین چند دستوری که با کارآیی توصیفی کمابیش یکسان برای زبانی خاص وجود دارد، یکی را انتخاب و آن را به عنوان بهترین دستور برای آن زبان ارزشیابی کند. چامسکی یک نظریه جهانی زبان را که شامل چنین مقیاس ارزشیابی باشد دارای کارآیی توجیهی می داند؛ زیرا این نظریه توجیه می کند که چرا دستورهایی که کودکان می سازند این گونه اند که هستند. (۱۱)

## ۲ - محدودیت تئوری زبانی، دستور جهانی و فراگیری زبان

گفتم که هر تئوری زبانی که کارآیی توجیهی داشته باشد باید ضرورتاً "حداکثر محدود" باشد. حال این سؤال مطرح است که منظور از محدود بودن تئوری زبانی چیست، و چرا یک تئوری اصولاً باید محدود باشد؟ پاسخ به این پرسش آن است که اگر دستوری نامحدود باشد، آن گاه فقط می تواند قواعد متعددی را در زمینه نحو زبان تولید کند که وجود آنها در زبانها عملاً غیر ممکن است؛ و در این صورت با وجود داده های پراکنده ویی نظام، فراگیری زبان توسط کودک عملاً غیر ممکن می گردد. به عنوان مثال، یکی از مواردی که در طرح دستورزبانها به عنوان محدودیت باید مد نظر قرار گیرد "اصل ساخت وابستگی" (۱۲) است که با توجه به روابط ساختاری عناصر متشکله جمله (به جای ملاحظه جمله به عنوان توالی صرف کلمات) یعنی با توجه به ساخت نحوی و سازمان درونی جمله (مثلاً چه کلماتی کدام کلمات را توصیف می کنند

و چه روابطی بر روی محور هم نشینی با هم دارند و کلمات به کدام مقولات دستوری متعلق اند) قواعدی را مطرح می کنند. این اصل از ویژگیهای عام زبان انسان است و یکی از اصول دستور جهانی به شمار می آید. البته در اینجا ما وارد جزئیات فنی اصل مهم ساخت وابستگی از نظر دستورهای زایا نمی شویم؛ ولی یادآوری می کنیم که کمک ارجدار، چامسکی به فلسفه ذهن از سوی، و به روانشناسی فراگیری زبان از سوی دیگر، متکی به ملاحظه اهمیت اصل ساخت - وابستگی به عنوان ویژگی جهانی زبانهای انسانی و ضرورت توضیح ماهیت تسلط کودکان به این ویژگی جهانی در فرآیند فراگیری و کاربرد زبان است (۱۳). در زمینه طرح محدودیت تئوری دستوری، چامسکی معتقد است که تنها یک تئوری به حداکثر محدود می تواند به ایجاد یک تئوری کارآمد در مورد فراگیری زبان منجر شود. بدین معنا که، به نظر چامسکی، ما زمانی میتوانیم پذیرنده فراگیری زبان را در کودکان توجیه نماییم که معتقد باشیم دستورزبانها مجموعه اصول فوق العاده محدودی دارند و کودکان با "استعداد زبانی" (۱۴) متولد می شوند که به طور ذاتی دانشی را در زمینه ماهیت قواعد و ساختارهای "ممکن" و "غیر ممکن" در اختیار کودکان قرار می دهد. به نظر چامسکی همین محدودیت می تواند فراگیری سریع زبان را توجیه کند. به عقیده او داده ها و پیکره زبانی، که کودک در معرض آنها قرار می گیرد و برای استخراج دستورزبان بآنها متکی است، ناقص اند و تنها براساس آنها، قواعد بسیار نامعین و نامشخص پراکنده ای استخراج می گردند؛ چراکه داده ها و پیکره زبانی فی نفسه برای کشف و استخراج کلیه قواعد مناسب و صحیح زبان، درعین لازم بودن، کافی نیستند.

سؤال مهمی که اینجا مطرح می شود این است که در استخراج مجموعه قواعد مناسب زبانی توسط کودک، علاوه بر داده ها و پیکره زبانی که او در معرض آنها قرار می گیرد، چه عاملی نقش مهمی دارد؟

چامسکی در این مورد به "یاری ژنتیکی" می اندیشد. بدین معنا که کودک با توانایی و استعداد فطری فراگیری زبان یا به اصطلاح "دستگاه فراگیری زبان" (۱۵) متولد می شود که مشخصات انتزاعی قواعد و ساختارهای ممکن و غیر ممکن در زبانهای طبیعی را در دسترس کودک قرار می دهد. به عنوان مثال، چامسکی معتقد است که اصل ساخت - وابستگی، بخشی از نظام فطری اصول ذاتی و بیولوژیکی دستور جهانی است که "استعداد زبانی" انسان را تشکیل می دهد. کودک با دانشی در مورد زبان متولد می شود که مطابق آن در کلیه زبانهای طبیعی انسانی هیچ قاعده ساخت - آزاد وجود ندارد. این دانش فطری مقدم بر تجربه زبانی، سنگینی

بار فراگیری نظام بسیار پیچیده و انتزاعی زبان را سبک تر کرده و به کودک اجازه می دهد که زبان بومی خود را با سهولت و در زمان کم و بیش کوتاه فراگیرد. در واقع:

~ نظریه های پیشین چامسکی، اکتساب زبان را از دیدگاه "دستگاه اکتساب زبان" LAD بررسی می کردند. ذهن کودک به منزله جعبه سیاهی است که عملکرد درونی آن را نمی توان کاوی. اطلاعات زبانی و نمونه های کنشی زبان به آن وارد می شوند و بازده آن، توانش دستوری کامل در "وضعیت ثابت" (۱۶) (SS) است، به عبارتی، دستگاه فراگیری زبانی کودک درون ده را می گیرد و برون ده را تولید می کند. اگر عنصری زبانی در برون ده کودک یافت شود که ناشی از درون ده نباشد، باید از خود دستگاه فراگیری زبان ناشی شده باشد. با داشتن اطلاعاتی درباره ویژگیهای دستورهای کسب شده و در نظر گرفتن محدودیت اطلاعات در دسترس، می توان فرضیه های تجربی نسبتاً قوی و قانع کننده ای درباره ساختار درونی دستگاه فراگیری زبان که توسط اطلاعات داده شده به ساخت دستور می پردازد، ارائه کرد. (۱۷)

در مورد "وضعیت ثابت" اضافه می کنیم که از نظر چامسکی فراگیری زبان، در واقع عبارت است از پیشرفت از ندانستن زبان یا "وضعیت آغازین صفر" (۱۸) به سوی توانش زبانی کامل؛ و در این فرایند کودک از وضعیت موروثی صفر، و طی مراحل متوالی، در نهایت به وضعیت ثابت می رسد. تغییرات بعد از این وضعیت ثابت، بسیار اندک می باشد. در واقع در نظریه فراگیری زبان، نحوه پیشرفت زبانی کودک از وضعیت آغازین صفر به کسب توانش کامل، یعنی وضعیت ثابت باید مورد بررسی قرار گیرد. به علاوه، به منظور یافتن ویژگیهای درونی ذهن اصولاً باید کشف کرد که در طول پیشرفت از وضعیت آغازین صفر به وضعیت ثابت، چه داده ها و اطلاعاتی از طریق محیط به کودک داده نشده است.

حال اگر بپذیریم که انسانها در زمینه استعداد زبانی از نظر وراثتی از پیش برنامه ریزی شده و باصطلاح "پیش ساخته" اند (۱۹) که "طرح کلی" (۲۰) چارچوب دستور زبانهای ممکن زبانهای طبیعی را فراهم می سازد، آن گاه چطور می توان مشخص کرد که چه نوع اطلاعات زبانی ممکن است در آن "طرح کلی ژنتیکی" وجود داشته باشد؟ چامسکی در این زمینه معتقد است که پاسخ به این سؤال در بررسی "دستور جهانی" (۲۱). (یعنی توصیف زبان به عنوان یکی از ویژگیهای ذهن انسانی و توضیح منشاء آن) و پژوهش در مورد جهانیهای زبانی نهفته است.

\* دستور جهانی، تئوری دانش است نه رفتار؛ و با ساختارهای درونی ذهن آدمی سروکار دارد. ماهیت این دانش از چگونگی اکتساب آن جدا نیست. زیرا هر فرضیه ای در مورد دانش زبان، نیازمند به شرح چگونگی ایجاد آن است. براساس تئوری UG، گویشور مجموعه ای از اصول و پارامترها را می‌داند. این اصول برهمنه زبانها اعمال می‌شوند؛ درحالی که پارامترها در محدوده ای معین از زبانی به زبان دیگر تغییر می‌کنند.

اکتساب زبان به معنای یادگیری چگونگی اعمال این اصول به یک زبان خاص و یادگیری ارزش مناسب هر پارامتر است. هر اصل زبان، واقعیتی از ذهن انسان و ماهیت اکتساب را تبیین می‌کند. نظریه UG بیانگر ویژگیهای کم اهمیت و نامفهوم ذهن انسان نیست؛ بلکه بر شواهد دقیق و مستدل مبتنی است. مفاهیم کلی این تئوری با جزئیات خاص آن پیوندی ناگسستنی دارد؛ و اهمیتش در این است که می‌کوشد مفاهیمی چون دستور، ذهن و اکتساب را همواره درهم آمیزد. (۲۲)

در زمینه جهانیهای زبانی، جامسکی معتقد است که اگر محدودیتهای ژنتیکی ویژه ای در فرم دستور زبانهای طبیعی وجود داشته باشند، در این صورت منطقی باید پذیرفت که کلیه زبانهای طبیعی انسانی باید خواص و ویژگیهای جهانشمول و همگانی را (که این محدودیتهای ژنتیکی معین می‌کنند) به طور مشترک داشته باشند. بدین ترتیب، می‌توان دستور جهانی را به عنوان ویژگی استعداد ژنتیکی فراگیری زبان در انسان تلقی کرد.

جامسکی معتقد است که این خواص جهانی و همگانی زبانی بخشی از دستگاه فراگیری زبان است که در نهاد کودکان؛ بطور فطری و بیولوژیکی، به عنوان مؤلفه ای بسیار پرارزش، وجود داشته و با آن متولد می‌شوند. واقعتهای علمی نیز مؤید این نظرنند که کودکان فطرتاً دارای استعداد فراگیری زبان هستند و ماهیت و توالی زبانی در آنها دارای بنیاد ژنتیکی است. چنین استعداد فراگیری زبان، تجربه زبانی جامعه را می‌تواند به صورت "نظامی از دانشی از زبان ویژه" تبدیل نماید.

گفتیم که کودک با دانش فطری و ذاتی از جهانیها متولد می‌شود که "حالت آغازین" (۲۳) استعداد زبانی غیر اکتسابی و مقدم بر هر نوع تجربه زبانی است و کار فراگیری زبان محدود به آموزش ویژگیهای خاص زبان محیط، بر پایه تعامل با تجربه زبانی می‌باشد. به دیدگاهی که

معتقد است کودک دانشی فطری از "دستور جهانی" دارد، اصطلاحاً فرضیه فطری بودن (۲۴) زبان گفته میشود. اعتقاد چامسکی به این فرضیه و رابطه نزدیک آن با دستگاه فراگیری زبان LAD در آثار متعدد چامسکی نیز به صورت مختلف منعکس است. رابطه متقابل بین جهانیها و دانش فطری ممکن است سؤالاتی را طرح کند. مثلاً آیا می توان خواص جهانی و عام زبان را با بررسی دقیق دستور زبان بخصوصی روشن کرد؟

در این زمینه چامسکی معتقد است که هر دانشی که گوینده بومی زبان در مورد زبان خود، که دانش مقدم بر تجربه زبانی و غیر اکتسابی است، داشته باشد اصولاً باید دانشی ذاتی و فطری (۲۵) باشد؛ و هر آنچه که ذاتی و فطری باشد باید جهانی و در مورد کلیه افراد انسانی یکسان باشد؛ به عنوان مثال، در پاسخ به این پرسش که چطور کودک یا هر فردی، حتی بدون آموزش، مرجع کلمات را در زنجیره کلام به طور صحیح متوجه می شود، باید گفت که اصولاً چنین تعبیرهایی فطری و بدون تجربه زبانی مناسب و مربوط عملی می گردند.

سؤال دیگری که راجع به جهانیها و دانش فطری مطرح می شود، این است که آیا بررسی یک زبان، شواهد روشن و قاطعی در زمینه ساختار زبان دیگر فراهم می کند؟ در این زمینه نکته مهم آن است که هر تئوری زبانی که مطرح می کنیم، اصولاً باید با کلیه حقایق شناخته شده در مورد تمامی زبانها سازگار باشد و الا آن تئوری اعتبار علمی چندانی نخواهد داشت.

برپایه بررسی دقیق دستور زبانهای ویژه، زبانشناس مجموعه ای از جهانیهای زبانی را فرض می کند که بنیاد تئوری پیشنهادی او از زبان را تشکیل می دهد. این تئوری زبانی به نوبه خود بخشی ضروری از تئوری فراگیری زبان می باشد که چامسکی در پی گسترش و تعمیق آن است. در واقع جهانیهای زبانی کلیدی برای فهم فراگیری زبان می باشد؛ چراکه، به اعتقاد چامسکی، با فرض چنین جهانیهاست که ما می توانیم سرعت فراگیری زبان در کودکان را توجیه نماییم. به علاوه، این جهانیها کلیدی برای "توجیه" نیز می باشند؛ زیرا، به قول چامسکی، توجیه فقط از اصول جهانی و همگانی می تواند ناشی و دریافت شود. در زمینه ماهیت جهانیهای زبانی، از نظر چامسکی، باید متذکر شد که:

به تبعیت از چامسکی در آخرین اثرش، جهانیهای زبانی را می توان به دو نوع صوری (۲۶) و نقشی (۲۷) تقسیم کرد. (اضافه می کنیم که مفهوم جهانی صوری، اکنون تقابلی را که قبلاً بین جهانیهای صوری و جوهری (۲۸) رعایت می شد، زیر عنوان کلی تر خود جای می دهد.) جهانیهای صوری،

صورت قواعد یک دستور زبان، واژگانی که این قواعد در آن بیان میشوند، و بالاخره کنش متقابل آنها را مشخص می‌سازند؛ جهانیهای نقشی، طرز کاربرد آن قواعد را در داده‌های واقعی زبانی که قواعد مزبور توصیف آنها را به عهده دارند، مشخص می‌کنند. مثلاً جهانیهای صوری ممکن است طبقه‌ای از مشخصات تمایز دهنده واجی را که قواعد واجی ممکن است بدانها معطوف باشند، تعریف کند... (۲۹).

درواقع جهانی‌هایی که در همه زبانهای انسانی وجود دارند "جهانیهای مطلق اند" (۳۰) و نیرومند؛ و آنهایی که در توصیف بعضی، ولی نه در تمام زبانها، پیدامی شوند، ولذا نظریه باید پیش بینی لازم را درمورد آنها انجام دهد، جهانیهای نسبی (۳۱) یا ضعیف اند. اصولاً جهانی مطلق، ویژگی زبانی است که کلیه زبانهای طبیعی انسانی، بدون استثنا، آن را دارا هستند؛ به عنوان مثال "اصل ساخت وابستگی" یک جهانی مطلق می‌باشد. از سوی دیگر جهانی نسبی، درعین حال که مبتنی برایش عام زبانها می‌باشد ویژگی زبانی است که با استثناهایی در زبانها همراه است. (شاید منشا همین استثناهارائیز با پژوهشهای بیشتر در اصول جهانی دیگر بتوانیم دریافت کنیم.) به عنوان مثال "اصل ترتیب و توالی ثابت" (۳۲)، که مطابق آن، زبانها گرایش دارند که عناصر توصیف کننده را به طور ثابت پیش و یا بعد از هسته یا عناصر توصیف شونده قرار دهند، یک اصل جهانی - زبانی نسبی است. چرا که، به عنوان مثال، چنین عناصر توصیف کننده در زبان ژاپنی و ترکی پیش از هسته، در ساموایی (۳۳) و سواحیلی (۳۴) بعد از هسته قرار می‌گیرند؛ ولی در بعضی از زبانها مثل یونانی، باسکی (۳۵) و هندی بعضی از انواع توصیف کننده‌ها پیش و بعضی دیگر بعد از عناصر توصیف شونده قرار می‌گیرند. بدین ترتیب، اصل "ترتیب و توالی ثابت" مذکور نه یک جهانی مطلق، بلکه یک جهانی نسبی است. به نظر بعضی از زبان‌شناسان اصولاً جهانیهای مطلق و بدون استثنا ندارند و از دیدگاه آماری نیز این امر قابل اثبات است. به عنوان مثال در متجاوز از ۹۹ درصد زبانهایی که توالی نحوی کلمات آنها مورد مطالعه قرار گرفته‌اند، فاعل دستوری مقدم بر مفعول بوده است؛ و در بررسی سیستم واجی متجاوز از ۳۰۰ زبان، کمتر از سه درصد آنها فاقد همخوانهای غنه بوده‌اند. مشخصات زبانی که از دیدگاه آماری بدین ترتیب صورت مسلط را دارند، اکثراً "بی‌نشان" (۳۶) می‌باشند و دستورزبانی که پدیده‌های بی‌نشان زبان طبیعی را شامل باشد اصطلاحاً

” دستور مرکزی “ (۳۷) نامیده می شود (۳۸). به این نکته در بخش زیر با توضیح بیشتر اشاره خواهیم کرد.

### ۳ - نشاننداری و دستور مرکزی

در ارتباط با جهانیهایی زبانی و دستور مرکزی باید به ” تئوری نشاننداری “ (۳۹) اشاره نمود که در آن پدیده های نشاندار و بی نشان مورد بررسی و توضیح قرار می گیرند. به طور غیر فنی می توان گفت که پدیده ” نشاندار “ (۴۰) حاوی اطلاع خاصی است که در یک صورت و یا عنصر زبانی قالب ریزی می شود؛ و پدیده ” بی نشان “ فاقد آن اطلاع ویژه است. پدیده بی نشان پدیده ای است که با اصول جهانی (اعم از اینکه مطلق و یا نسبی باشند) مطابقت دارد؛ و پدیده نشاندار پدیده ای است که مخالف یک اصل جهانی نسبی (گرایش عمومی در زبان) بوده و بدین ترتیب به نحوی ” استثنایی “ است. در واقع ” نشاننداری “ عبارت از فاصله گرفتن از شکل ” خنثی “ است. به عنوان مثال کلاغ سفید نشاندار است چرا که کلاغها معمولا سیاه هستند. هر اندازه از دستور جهانی دورتر شویم نشاننداری بیشتر می گردد. در زمینه دستور زبان نیز بعضی از جنبه های آن کاملا ناشی از دستور جهانی و بی نشان می باشند و بعضی دیگر کمتر و پاره ای اصولا نامربوط. به طور غیر فنی می توان اصطلاح ” بی نشان “ را معادل ” باقاعده “، ” بهنجار “ و ” عادی “ گرفت و اصطلاح ” نشاندار “ را معادل ” بی قاعده “، ” نابهنجار “، ” استثنایی “ یا ” غیر عادی “ تلقی کرد. به طور کلی می توان گفت که عضو نشاندار یک جفت اساسا حاوی مشخصه تمایز دهنده ای است که آن را از عضو دیگر متمایز می کند. نشاننداری و بی نشان بودن در تمامی سطوح تحلیل زبانی کاربرد دارد. به عنوان مثال، در زمینه واجشناسی (و به ویژه بعد از تروبتسکوی (۴۱) و زبانشناسان مکتب پراگ (۴۲) که تئوری سوسور را در زمینه واجشناسی وسیعا به کار می بستند) واج /d/ یک مشخصه تمایز دهنده مثبت اضافی نسبت به واج /t/ دارد. بدین معنی که /d/ واکبر و /t/ بی واک است. بدین ترتیب در جفت واجهای /d/ - /t/ واج /t/ عضو بی نشان و واج /d/ عضو نشاندار آن جفت است. البته ضرورتا عضو بی نشان همواره فاقد یک مشخصه تمایز دهنده نیست و مثلا ممکن است یکی از اعضا نسبت به آن مشخصه ویژه بی تفاوت باشد (۴۳). در زمینه نحو زبان نیز با توجه به اصل ترتیب و توالی ثابت، که پیشتر بدان اشاره شد، می توان توالی نحوی ” توصیف کننده + هسته “ را توالی بی نشان در زبان انگلیسی تلقی کرد مثل

( good food , very interesting و غیره )؛ وتوالی عکس آن را توالی نحوی نشاندار مثل ( court martial , attorney general ) . در زمینه صرف زبان، به عنوان مثال، می توان boys را نسبت به " جمع بودن " نشاندار و boy را بی نشان فرض نمود. و یا در زمینه معناشناسی کلماتی مثل deep و high را که در معنای خنثی نیز می توانند به کار بروند مثلا ( How deep is it ? ) عضو بی نشان و کلماتی مثل shallow و low را نشاندار تلقی کرد.

در ارتباط با تئوری نشانداری ، باید به تئوری دستور مرکزی (۴۴) چامسکی نیز اشاره کرد. در تئوری دستور مرکزی، سعی می شود که اصول عام جهانشمول " مرکزی " زبانی که کلیه پدیده های بی نشان زبان طبیعی را نشان می دهند، تدوین شوند. هر قاعده ای که با این اصول مطابقت داشته باشد " قاعده دستور مرکزی " ( ۴۵ ) یا " قاعده مرکزی " می باشد؛ در حالی که هر قاعده نشانداری که مطابق اصل مربوطه نباشد " قاعده حاشیه ای " ( ۴۶ ) ( یا قاعده غیر مرکزی ) ( ۴۷ ) خواهد بود. در واقع، دستور هر زبانی، حاوی مجموعه قواعد وساختهای بی نشان مرکزی و قواعد و ساختهای نشاندار حاشیه ای می باشد. به عنوان مثال، می توان گفت که " اصل ساخت - وابستگی " در زبانها یک اصل در دستور مرکزی است و هر قاعده ساخت آزاد که با قاعده مرکزی میانیت داشته باشد ، قاعده حاشیه ای در زبان ویژه می باشد . در چارچوب دستور جهانی چامسکی نیز دستور هر زبان شامل اصول جهانی بی نشان مرکزی و شرایط بخصوص-یا قواعد ( یا پارامترهای ) ویژه برای هر زبان می باشد. پارامترها ممکن است از زبانی به زبان دیگر متفاوت باشند . به عنوان مثال، توالی نحوی هسته و توصیف کننده آن در زبان انگلیسی برعکس زبان ژاپنی است. به اعتباری می توان گفت که از دیدگاه دستور جهانی، جنبه های غیر قابل پیش بینی زبان که به دستور مرکزی متعلق نیستند موارد نشاندار حاشیه ای ( یا دستور حاشیه ای) تلقی می شوند. در فراگیری زبان، دستور بنیادی جهانی کودک، شامل مجموعه اصول ثابت و " پارامترهای باز " است. زمانی که کودک در معرض داده ها و شواهد زبانی جامعه زبانی خود قرار می گیرد، " پارامترهای باز " در چارچوب زبان ویژه تثبیت می شوند. و دستور مرکزی زبان محیطی و اولیه کودک حاصل می گردد. (۴۸) در زمینه دستور جهانی و پارامترهای باز، بعد از اواسط سالهای ۱۹۷۰، چامسکی در پی تعیین یک " دستور مرکزی " ویژه برای زبان انگلیسی و یک تئوری جهانی دستور مرکزی برای زبان طبیعی انسانی بود. روشن است که چنین کاری مستلزم تعیین کلیتهای عام زبان و توجیه " استثناهای "

ظاهری در زبانهای مختلف می باشد.

در بحث دستور جهانی، ما به مشابهتهای بالقوه زبانها اشاره کردیم، اینک به تفاوتهای ظاهری آنها نیز اشاره می کنیم. چامسکی در این زمینه معتقد است که قواعد می توانند از زبانی به زبان دیگر کم و بیش تغییر پیدا کنند. با این حال این تغییر به هیچ وجه اتفاقی و تصادفی نبوده، بلکه "در محدوده ثابتی" صورت می پذیرد.

بدین ترتیب یکی از اهداف تئوری زبانی تعریف مجموعه پارامترهای ممکن تغییر در بین زبانها می باشد. تئوری دستور مرکزی باید چنین تغییر پارامتری را امکان پذیر بداند، به طوری که زبانهای مختلف بتوانند دستورهای مرکزی متفاوت داشته باشند (گرچه هر کدام این دستورها در چارچوب ممکن دستورهای مرکزی تئوری زبانی مربوطه خواهد بود). بنابر این:

بر اساس نظریه UG، تمامی زبانها در سطحی بنیادی، بر یک الگو منطبق

می شوند. حتی اختلافات نمودهای مختلف این الگو نیز دارای قانونمندی هستند. این

انطباق به دلیل وجود ریشه های تاریخی مشترک یا نیازهای ارتباطی گویشوران

نیست، بلکه به علت ویژگیهای قوه ذهنی زبان است که همان دستور جهانی

(قلب توانش دستوری) است. دانش زبانی عبارت است از دانستن چگونگی انطباق آن

زبان با ویژگیهای کلی دستور جهانی که ذهن داراست. (۴۹)

تئوری نشاننداری و دستور مرکزی نقش ارجداری در تئوری فراگیری زبان چامسکی دارد. به عقیده او تئوری نشاننداری و دستور مرکزی، که مجموعه قواعد بی نشان "و عام زبان طبیعی انسانی می باشند، در نهاد کودکان به ودیعه گذاشته شده اند و بدین ترتیب کمک ژنتیکی بسیار مهمی در یادگیری قواعد بی نشان (مرکزی) به آنها می باشند. به سبب همین عامل مهم است که کودکان با سرعتی کم و بیش زیاد، به این قواعد بی نشان مرکزی مسلط می گردند. همان طوری که پیشتر نیز اشاره شد در واقع نقش کودکان در رسیدن به مجموعه قواعد مرکزی زبان مادری، انتخاب زیر مجموعه ویژه زبان خاص از "مجموعه قواعد ممکن مرکزی" است که به وسیله تئوری دستور مرکزی تعریف شده اند. کودکان این کار را بر پایه "تجربه" زبانی خود انجام می دهند. همین تجربه زبانی، آنها را آنچنان هدایت می کند که قواعد مرکزی ممکن را که با شواهد عینی زبانی اجتماع خود ناسازگارند، به کناری گذارند. و در مقابل، قواعد مرکزی دیگری را که با آن شواهد داده سازگارند، انتخاب کنند. این شواهد و داده های زبانی که "تجربه" زبانی کودک را تشکیل می دهند، به قول چامسکی ممکن است، مثبت یا منفی باشند. گرچه

چامسکی معتقد است که شواهد و داده های مربوطه، به طور کلی، ماهیتی مثبت دارند. (۵۰) شواهد مثبت شامل مجموعه جملاتی هستند که کودک آنها را می شنود و بیانگر ساخت و پدیده ویژه زبانی می باشند؛ مانند ترتیب و توالی نحوی SVO (فاعل - فعل - مفعول)، تنظیم پارامتر دستور مرکزی، افعال بی قاعده و افزودن حاشیه نشاندار در زبان انگلیسی. به عنوان مثال: اگر کودک انگلیسی در گفتار جامعه زبانی خود صدها و هزاران جمله اظهاری با توالی "فاعل - فعل - مفعول" بشنود، همین توالی شاهد مثبتی برای اوست که در زبان مورد آموزش او آن یک توالی نحوی ممکن در جملات اظهاری زبان انگلیسی است. از سوی دیگر شواهد و مدارک منفی ممکن است "مستقیم" و یا "غیر مستقیم" باشند. شواهد و مدارک مستقیم شامل اصلاح خطاهای زبانی کودک است که توسط جامعه زبانی مربوطه عملی می شوند. با این حال روشن است که این نوع شواهد و مدارک (برعکس آنچه که معمولاً متصور است) به دو دلیل زیر در فرایند کلی فراگیری زبان نقش زیادی ندارند؛ اولاً این نوع اصلاحات همواره کامل و مرتب نیست و بزرگسالان کلیه خطاهای کودک را اصلاح نمی کنند، ثانیاً کودکان به چنین اصلاحاتی اصولاً پاسخ نمی دهند. شواهد و مدارک زبانی مستقیم ممکن است به صورت "اصلاح خودی" (۵۱) سایر سخنگویان زبان باشد که با آهنگ و وزن خاصی صورت می پذیرد. در اینجا نیز چنین اصلاح خودی کم بسامد بوده و نقش تعیین کننده ای را در فرایند فراگیری زبان ندارد.

مهم تر و موثرتر از شواهد و داده های منفی مستقیم، شواهد و داده های منفی غیر مستقیم است. این شواهد مهم شامل بعضی از صور زبانی است که اساساً کودک نمی شنود و در گفتار اطرافیان او ظاهر نمی شوند؛ و این نکته برای تنظیم یک پارامتر کافی است، به عنوان مثال، کودکی که در جریان یادگیری زبان انگلیسی، هرگز به اصطلاح جمله ای با توالی نحوی "فعل - مفعول - فاعل" (مثل: *he wrote the letter* \*) نشنیده، بر مبنای این مدرک منفی غیر مستقیم می تواند استنباط کند که توالی "فعل - مفعول - فاعل" توالی نحوی ممکن در زبان انگلیسی نیست. تقسیم بندی این شواهد زبانی، که "تجربه زبانی" کودک را تشکیل می دهند، از دیدگاه اصطلاح شناسی، (۵۲) با مشکلاتی روبه روست، به عنوان مثال توضیح مستقیم و روشن قواعد دستوری، از جمله شواهد مثبت به شمار نمی آید و در عین حال جزو شواهد منفی نیز منظور نمی شود. شاید همینها را بهتر است جزو "شواهد توضیحی" به حساب آورد. به هر حال، از آنجا که دستور هر زبانی شامل هر دو مجموعه قواعد مرکزی و حاشیه ای است، لذا وظیفه کودک فقط فراگیری مجموعه قواعد مرکزی زبان نبوده، بلکه قواعد حاشیه ای زبان (یعنی

مجموعه قواعد نشاندار زبان که با "گرایشهای کلی زبان" مطابقت ندارند) را نیز باید فرا گیرد. روشن است که به سبب ماهیت نشاندار (استثنایی) بودنشان، ممکن است انتظار داشته باشیم که (در صورت یکسان بودن سایر عوامل) یادگیری قواعد حاشیه ای معمولاً مدت زمان بیشتری را نسبت به قواعد مرکزی لازم داشته باشد. با این حال، تصویر به این سادگی نبوده، عوامل فراوان دیگری نیز در جریان فراگیری نظام پیچیده و فوق العاده انتزاعی، یعنی زبان، وجود دارند. در پایان باید متذکر شد که در آینده نیز پژوهشهای عمیق و گسترده در زمینه های مختلف فراگیری زبان، قالب ریزی و قالب شکنی زبان، رابطه زبان با تواناییهای عمومی ذهن انسان، ارائه مدل دستوری منطبق با واقعیتهای روانی و مسایلی که در مرز بین زبانشناسی و روانشناسی قرار دارند، به عمل خواهند آمد؛ با این حال، اگر بخواهیم تصویر روشن تری از مکانیزمهای فراگیری و کاربرد زبان ارائه بدهیم، بی نیاز از توجه به بعد اجتماعی زبان نخواهیم بود. در واقع، با بهره گیری از نتایج تحقیقات ارجدار زبانشناسان، روانشناسان و جامعه شناسان است که تحولی بنیادی در شناخت ذهن انسان، ماهیت فراگیری زبان و پردازش و کاربرد آن صورت خواهد گرفت.

#### نتیجه

دستور زبان، به عنوان هیپوتزی از توانش دستوری گویشوران زبان باید کارآیی مشاهده ای، توصیفی و توجیهی داشته باشد. کارآیی مشاهده ای، با توجه به پیوندهای زبان و ذهن، فاقد کفایت لازم است؛ و به علاوه علی رغم اهمیت نقش آن در روشننگری داده های زبانی، از نظر علمی نیز ارزش چندان بالایی ندارد. دستور یک زبان زمانی کارآیی توصیفی دارد که ذرعین دارا بودن کارآیی مشاهده ای، ساخت نحوی، صرفی، معنایی و واجشناختی جملات زبان را به نحوی تعریف کند که توضیف اصولی از شم سخنگویان زبان باشد. از سوی دیگر، دستور زبان هنگامی کارآیی توجیهی دارد که دستوری با کارآیی توصیفی برای زبانهای طبیعی باشد و همین کار را در چارچوب مجموعه ای به حد اکثر محدود اصول جهانی که بیانگر اصول طبیعی روانشناختی پردازش ذهن از زبان باشد، عملی نماید. چنین تئوری زبانی می تواند به ایجاد یک تئوری کارآمد در مورد فراگیری نظام پیچیده و انتزاعی زبان منجر شود. در دستور جهانی، زبان، به عنوان یکی از ویژگیهای ذهن انسان تلقی می گردد. از این دیدگاه، کلیه زبانهای طبیعی خواص و ویژگیهای جهانشمول و عام زبانی را که محدودیتهای ژنتیکی انسان حدود آنها را معین می کنند، به طور

مشترک دارا هستند؛ و همین ویژگیهای جهانی - زبانی بخشی از دستگاه فراگیری زبان کودکان را تشکیل می دهند. در واقع هر کودکی با استعداد فطری و بالقوه زبان آموزی و با دانش فطری و ذاتی از جهانیهای زبانی متولد می شود که غیر اکتسابی و مقدم بر هر نوع تجربه زبانی اجتماعی است.

در زمینه نشاننداری و دستور مرکزی باید متذکر شد که اصولاً پدیده نشانندار حاوی اطلاع ویژه ای است که در یک صورت و یا عنصر زبانی قالب ریزی شده و پدیده بی نشان فاقد آن اطلاع است؛ و در دستور مرکزی اصول همگانی مرکزی زبانی که تمامی پدیده های بی نشان زبان طبیعی را نشان می دهند، تدوین می شوند. بدین ترتیب دستور هر زبان حاوی مجموعه اصول جهانی بی نشان مرکزی و شرایط بخصوص یا قواعد (یا پارامترهای) ویژه برای هر زبان می باشد. در واقع یکی از اهداف تئوری زبانی تعریف مجموعه پارامترهای ممکن تغییر در بین زبانهاست، تئوری نشاننداری و دستور مرکزی نقش تعیین کننده ای را در فرایند یادگیری نظام پیچیده و انتزاعی زبانی دارند.

پی نوشت

- 1 . Criteria of Adequacy
- 2 . Observational Adequacy
- 3 . primary linguistic data
- 4 . Descriptive Adequacy
- 5 . Chomsky, N. 1965. *Aspects* : Pages 25 – 27.
- 6 . universal
- 7 . maximally constrained
- 8 . internalised language ( I-language)
- 9 . internalised phenomenon
- 10 . Explanatory Adequacy
- ۱۱ - سهیلی ، ابوالقاسم وسایرین ( ترجمه ) . زبانشناسی نوین : نتایج انقلاب چامسکی . ( تألیف : نیل اسمیت و دیردری ویلسون ) . چاپ دوم ، انتشارات آگاه ، تهران ۱۳۷۴ : ص ۱ - ۳۷۰
- 12 . Structure-dependence Principle
- ۱۳ - برای توضیح بیشتر در زمینه " اصل ساخت - وابستگی " از دیدگاه فلسفه ذهن و روانشناسی ، ر . ک . :  
Lyons, J.1990. *Language and Linguistics: An Introduction*. Camb. University Press. P. 246.
- 14 . language faculty
- 15 . Language Acquisition Device ( LAD )
- 16 . Steady State ( Ss)
- ۱۷ - لاجینی ، کوروش ، و قائمی ، فرید ( ترجمه ) . درآمدی بردستور جهانی چامسکی ( تألیف: ویوان جیمز کوک ) . مرکز انتشارات علمی دانشگاه آزاد اسلامی ، تهران ، تابستان ۱۳۷۴ ، ص ۸۷
- 18 . Zero State
- 19 . preprogrammed
- 20 . blueprint
- 21 . Universal Grammar ( UG)
- ۲۲ - لاجینی ، کوروش ، و قائمی ، فرید ( ترجمه ) . ص ۱۴
- 23 . initial state
- 24 . innateness hypothesis
- 25 . innate
- 26 . formal
- 27 . functional
- 28 . substantive

۲۹ - سهیلی، ابوالقاسم، و سایرین (ترجمه). ص ۳۸۵

30 . Absolute Universals ( Non-statistical Universals )

31 . Relative Universals ( Statistical Universals )

32 . Constituent Serialisation Principle ( C.S.P.)

۳۳ - Samoan ساموایی، یکی از زبانهای خانواده استرونی ( مجموعه ای با حدود ۷۰۰ - ۵۰۰ زبان و با حدود دویست میلیون سخنگو در پراکندگی جغرافیایی از ماداگاسکار تا تایوان و هاوایی و نیوزیلند ) است که متجاوز از سیصد هزار سخنگو در ناحیه ساموآی غربی، نیوزیلند و جزایر فیجی دارد.

۳۴ - Swahili سواحیلی، یکی از زبانهای بانتو با حدود چهارمیلیون سخنگوست که اساسا در تانزانیا و کنیا صحبت می شود و به عنوان زبان میانجی در آفریقای شرقی نیز کاربرد وسیعی دارد.

۳۵ - Basque باسکی، زبانی است که در بخش شمالی اسپانیا و جنوب غربی فرانسه با حدود نیم میلیون سخنگو به کار می رود. از نظر زبانشناسی رابطه ساختاری و تاریخی آن با دیگر زبانهای اروپایی و یا زبانهای آفریقای شمالی دقیقا روشن نیست.

36 . unmarked

37 . Core Grammar

۳۸ - برای بحث بیشتر در زمینه جهانیهای مطلق و نسبی، ر.ک.:

Crystal, D. 1991. *The Cambridge Encyclopedia of Language*. Camb.: Cambridge University Press, Pages 84-85.

39 . Theory of Markedness

40 . marked

۴۱ - Trubetzkoy, N. S. (1890 - 1938) زبانشناس روسی اوایل قرن بیستم از بنیانگذاران مکتب واجشناسی پراگ است. تروبتسکوی ابتدا علاقه مند به مسایل تاریخی زبان بود و بعد به تدریج به مساله منطق درونی سیستمهای زبان علاقه مند شد و به واجشناسی رسید. او "واج" را به عنوان یک مفهوم ذهنی و نقشی در واجشناسی تعریف می کند.

۴۲ - Prague School of Linguistics مکتب زبانشناسی پراگ، که شاخه ای از ساختگرایی اروپایی است و از حلقه زبانشناسی پراگ منشا گرفته است، گرچه تئوری ویا سیستم منسجمی ارائه نداده است، زبانشناسان مکتب نامبرده مجموعه اصولی را مطرح کردند که در زبانشناسی معاصر نیز به وجهی گسترده مورد توجه اند. یاکوبسون و تروبتسکوی و مکتب پراگ نظریه سوسور را به مفهوم "واج" Phoneme به کار بستند. آنها اصوات گفتاری را مربوط به "گفتار" la parole و واج را مربوط به "زبان" la langue در نظر می گرفتند. طرح تئوری نشاننداری و تحلیل آواشناختی و واجشناختی اصوات زبانی، مشخصات تمایز دهنده واجها، تقابلهای واجی

Functional Sentence. و "واج شامل" archiphoneme ، و "مبحث جمله کارکردی" Perspective و غیره از اقدامات مهم این مکتب است. تئوری نشاننداری در سالهای بعد، علاوه بر واجشناسی، در قلمروهای دیگر تحلیل زبانی از جمله معناشناسی و صرف زبان وسیعاً به کار برده شد. ۴۳- برای توضیح بیشتر: ر.ک.:

Bolinger, D. 1975. *Aspects of Language*. New York : Harcourt Brace Jovanovich Inc. Pages 515 – 516.

- 44 . Theory of Core Grammar
- 45 . Rule of Core Grammar
- 46 . Peripheral Rule
- 47 . Non-Core Rule

۴۸- برای توضیح بیشتر: ر.ک.:

Richards, J.C. et al. 1992. *Longman Dictionary of Language and Applied Linguistics*. Essex: Longman. P.88.

۴۹- برای توضیح بیشتر، ر.ک.: لاجینی، کوروش و سایرین. ص ۷۷

۵۰- برای توضیح بیشتر، ر.ک.: همان، صفحات ۸۵-۱۲۹

- 51 . self-correction
- 52 . terminology

## منابع و مأخذ

## الف - فارسی

- ۱ - اسمیت، نیل و دیردری ویلسون، زبان‌شناسی نوین : نتایج انقلاب چامسکی، ترجمه ابوالقاسم سهیلی و دیگران ، چاپ دوم ، انتشارات آگاه ، تهران : ۱۳۷۴
- ۲ - کوک ، ویویان جیمز ، درآمدی بردستور جهانی چامسکی، ترجمه کوروش لاجینی و فرید قائمی ، مرکز انتشارات علمی دانشگاه آزاد اسلامی ، تهران : ۱۳۷۴

## ب - انگلیسی

1. Bolinger, D. 1975. Aspects of Language. New York: Harcourt Brace Jovanovich Inc.
2. Chomsky, N. 2000. New Horizons in the Study of Language and Mind. Cambridge: Cambridge University Press.
3. Chomsky, N. 1976. Reflections on Language. London: Temple Smith Ltd.
4. Collinge, N.E. (ed.) 1990. An Encyclopedia of Language. London: Routledge.
5. Crystal, D. 1991. The Cambridge Encyclopedia of Language. Cambridge: Cambridge University press.
6. Lyons, J. 1990. Language and Linguistics: An Introduction. Cambridge: Cambridge University Press.
7. Radford, A. 1996. Transformational Grammar. Cambridge: Cambridge University press.
8. Richards, J. et al. 1992. Longman Dictionary of Language and Applied Linguistics. Essex: Longman.
9. Smith, N. 1999. Chomsky: Ideas and Ideals. Cambridge: Cambridge University Press.
10. Stuart, C. Poole. 1999. An Introduction to Linguistics. London: MacMillan Press Ltd.